

سوال بیست و هشتم

۱۸۵۸ م

واقعات سال ۱۲۸۵ ق

کلیم و قانیرزا محمد قلی و زید و پیش صدق علی بیکاروند و شکیب سلم و بیساح و عبد انوار و او محمد قنبر قزوینی را
 با نیزه ای بقتل رسانیدند و دیگران بمانند و اهل حرم اهل بیت اصحاب از استماع این خبر بجز
 و فریاد آمدند و جمال اهل بی بی با شکیبایی چنین فرمودند من شخصاً در این امر سلطانی سخن ندارم ولی دیدید در
 برای چنین امریکه تن از اصحاب سمرخوردار برید و اگر در اینجا نیز چنین خواهند ناچار عده چنان کنند
 من باشی گفت کم شانه است و جمال اهل بی فرمودند حکم اینست که باید جمیع همراه من باشند سلطان
 برسان که ادرنه و عراق از دستت خواهد رفت اینرا من نمیگویم خدا میگوید و من باشی بیانات
 اهل بی را با بسلا مبول ملگراف نمود و در آن حال نیز باشی غم مراجعت کرد و در پنجاه روز برای احوال
 ششتره غمم اجاب رجا لاله و نساء بنیامین مخزون و پریشان بودند چه فیما بین اهل بی ششتره یافت
 که جمال اهل بی را با برادران میبایست میزدند و سایرین را از جمال و نساء متفرق کرده بود اضع اخیری نقل شد
 و بعضی گفتند که بایران میکشند و بنام شتر دادند که بشهادت میرسانند و چون نیز باشی برای
 وداع پاسی از شب گذشته در حجره وقتانیه مذکور مختصر اهل بی رسید و اظهار ادب و احوال نمودند
 تأسف از ما وقع گفته تقدیر حجت بکمال اقتدار و سیمینه آیات و بیاناتی فرموده نصیحت و اندرز را
 با صوت مرتفع برای سلطانان پام نمودند که هموم رجا لاله و نساء اجاب استماع میکردند و نیز باشی
 صامت بوده در نهایت حضور اصفا نمود از آنچه فرمودند بگو سلطان که بزودی ملک اردن
 بر رود و امیر مملکت مغرب شود و این را من نمیگویم بگو خداوند میفرماید و نیز فرمودند خوب بود
 مجلسی فراهم میکرد و اهل طلب سیده شخص و مختصر فرمود و برای آنچه با برانیم همه دینه میباشند
 ما را اصفا میگردد اگر امری دال بر فساد یا مخالف با اراده الهیه بیافت حقیقت مطالب را بر او
 و مشکوف نیستد حکم و فرمان بر ما میداد و طبق امرای بعضی از سفیدین من در آن حجت بر ما

سال بیست و هشتم

واقعات سال ۱۳۸۵ هجری قمری

۱۸۶۸

با اندر دمیخته خلیف فرموده بر که غرق نموده و تو بجهت کمال الامواج و با بیانات داد کار گوناگون حکم فرمودند تا کشتی بخاری بزرگ اطرفش رسیده داخل شدند در حال رسا و اصحاب هر یک قرار گرفتند و خانه گرفته در جرات مخصوصه بیا میدند و اجاب همه در سطله زیستند و برای جمال ابی در عرشه کشتی که محل وسیع و خلوت بود که سیه های بختگر کرده قرار یافتند و از جمله مسافین درون کشتی تو نسول نامور ایران با نظر رئیس بزدند ولی جمال ابی با آنان آید تا حکم فرمودند

واقعات ایام مسافرت در دریا و ورود و بارض مقدس شریف

در روز بعد قبل از ظهر کشتی باز میر رسیده ننگر اندخت و نیز کاشانی از جهت شدت مرضی که دچار بود و محسن عظیم ساحل برده بجز بعضی نه رساند و نیز در آنجا وفات یافت و کشتی دو روز اقامت کرد و بعضی از اصحاب بشهر رفته ششیا و لازمه خریدند و چون کشتی از آنجا حرکت نمود صبح روز سوم ساحل اسپگند زده رسیده اقامت کرد و بعضی از ضعیفان و نیز برخی از اصحاب برای خرید ششیا و لازمه بشهر رفتند از آن جمله آن محترم ابراهیم ناظر بود و حسین عبود در ساحل از کتا و مجلس که بنیل روزندی مجوس بود گذشتند و بنیل را از روزنه پنجره نظر براد افتاد و ندانند و آن محترم ابراهیم بقرب پنجره ششیا فته از دیدار یکدیگر شادمان گشتند و واقعه را برای بنیل بیان کرد و ادنی احوال عریضه تنظیم کرد و فارسی سابق اند که عریضه نگاشت و بواسطه قسطنطین نام جان راحت ساز میخی از اهل مصر که با فارسی دوستی داشت عریضه را برای حضور ابی ارسال داشتند و قسطنطین در مرضی رسیده که صورت کشتی برای اخبار از حرکت مرتفع گشت و کشتی مرند اکت متوقف شد تا ادبا با اخلص و عبودیت جانب اظهار خود محترم ابی رساند و عرائض را تنظیم داشتند و در آن موقع احدی از ضعیفان حاضر نبود و جمال ابی بپیرز آقا جان کاشی (خانم) فرمودند قلم بردار و بنویس با علی اصحوت لرحی صاعده فرمودند

سال هجرت و ششم

۱۸۶۸

واقعات سال ۱۲۸۵ هجری

مقرر از طرف دولت عثمانی چنین بود که از جمله اصحاب سیاحت و مشکین قلم واقعه‌نویس (اقا عبد الغفار) واقعه‌نویس را با یکی و خانم اشرا که خود در ایام ادرنه توسط سید محمد صفهانی بدر بار ایلامبول نوشت که هرگاه او را تبعید کنند در صورتیکه با جمال اهی باشد راضی است بفرستادن برین و سایرین را با جمال اهی به خاطر کوره بنگا دارد سازند لذا حالت ناخوش و بیانی بفرستادن مذکوره از مفاقت مرکب اهی و پیروی اجازت مفاقت ایشان کل ناظرین بگریه و زاری داداشتند هنگامیکه خانم مبارکه و اصحاب آنجا و پور برون آمدند بکشتیهای کوچکی که برای فرستادن با اصل ترار گرفتند و بلاخره جمال اهی بکشتی کوچکی که فرمودند یکی از آنها یعنی اقا عبد الله قصد انقار خود کرده باندای رفیع یا بهاء الا اهی خویش را از سطله فوقانی بدر بار انداخت در آن حال بفرمودند که در کشتی کوچکی که بکشتی فرستاده بود دعوت نمود و جمال اهی و خانم مبارکه نیز بفرستادن فرمودند و بین چهار کشتی دوچه واقع شد و در مسجین این امور تقریر نموده اشاره کردند که بروید و اقا عبد الغفار را برون بیارید و تمامت مسافرت از پیروی مسجین و مسجین را تا اثر و تاثیر فرار گرفت و ناخدا این کشتیها کوشیدند و اقا عبد الغفار را از دریا برون آوردند و سر از آرد بختند تا اینکه کشتیها داخل شدند

در جدوی اول غرقه ز سال	و در غرقه شده آنجا جمال	من چو بوم کاندرا آن روز غرقه	بر بهاد آدل اوجون رو نمود
آن اهل اسرا چون غم	میشم زندی بنگا یکدیگر	الغرض که در نشان در یک چهار	بر بهاد استند در اسرا استوار
قطع کرده آرتان اچندند	راست از این اچان بفرستند	سینه‌های بر سرین بید درید	در یک و سجن بر سرین بید
ز انقلاب مکن آب و هوا	جمعه چنانکه یک دفعه زبا	غیر آنکه جنگی عیان شدند	در عرض چون بر سرین بید
فوت شده از عرض نشان شدن	اولی بول بسم یا ما و من	بود از اهل عراق و شرف	دین جوتن بر از خداوند نام
با قریح است و صحبت	مسلمین در وقتش مانع شدند	کاین در وقت که فرزند شدند	در نشان که در قور سیدین
باری از قور سیدین	که کتان کتند هر آنکه	هر جوتن که جنگی عیان شدند	کاین سوتن هر سید شدند
خبر نار شعل وجه آهنگند	الغرض حسن بن شدت شهید	را اول خلق جهان پیشی نبود	این بود معنی اینم شداد
گامه نازل در الواح سداد	شوی قیل ندندی		

سال هجرت ۸۸۸

۱۸۶۸

اوقات سال ۱۲۸۵ ق

بر اغیث آن صرب مثل بود و در وصف پیش چنین میگفتند که اگر طبری در هوای عکا از بسوی
 بسوی طبران نماید هنوز از محله خارج نشده برای روانت هوا بیفتد و جان بسپارد و جمال ^{قبل} ایهی
 از رود در آن بلده چنین درختش فرمودند فوف بهر جفا اولوا الحکم و الغنا من هنر اذ
 التي سمیت با حنه الی مدینه عکا و مما حکون انها اخرب مدن الدنيا وانجها
 صوره و اردن بها هوا و انظرها ماء کانتها و احکوه الصدک الا یسمع من اوجانها
 الا صوت یصیبه و اذ اذ ان یجس الخلام فیها و یتر و اعلى و یجیضا اذ اذ الخا
 و یصد و یمنع عرض الجوه الدنيا و یذره حفا در دامنه کوه کرمل و ساحل دریا در مقابل جنوبی
 عکا قرار یافته و فاصله با یشان کمتر از نیم فرسخ است و قطعه از دریا فرود رفته در خشکی که معروف است کج
 عکا است در بین میاشد و اما قلعه عسکریه عکا که در ایام تسلط خزار پاشا معروف شد سر بار خا
 مرتفع و سیعی بود و بر که آبی در وسط و شجره نخل و انجیر داشت و زمین ناشی و ضعیف به جمال ایهی
 و هم زمان رالدهی الورد و بقشله مذکور دارد کرده امر دولت را ابلانج حکومت نموده که باید در وقت
 شود تا احدی بقشله داخل نشود کسی با شیخ عجم و همراش طاقت نماید چه که خصال او متعلقند و
 دیدار و کف آرشان سحر آسا در قلوب عقول تاثیر و تحیر نماید و از خدای شیب ایمان بر او شش
 دارد و این جسون بهین طریق مؤید و برقرار باید بماند و در داخل قشله بجانب شمال غربی عکالی بوده
 که در قسمت فوقانی حیرات مستعد و خوب دیوان و سالار بزرگ و مردی در جهات دیگر هم داشت
 جمال ایهی با فاطمه در آنجا قرار گرفتند و در طبقه سخانی تجارت مذکور آن میرزا امیر علی با فاطمه
 انامتت حبستند و نیز در جانب شمال قشله حیرات مستعد و فوقانی دو سه طالی و سخانی داشت که
 حاجی علی عسکر با فاطمه اش و انا محمد حواد و امیر کونت حبستند و در زاویه شمال غربی حیرات

حالی بیت هشتم

واقعات سال ۱۲۸۵ ق

۱۸۶۸

نویسنده از آن متذلل نمایند ولی در هیچ روز بعد چند نفر را اجازه دادند که با ضمیمه برای غیره آنچه باید
برند و لذا وقت آنروز وقت هر یک از چند روز دیگر بهین نوع فراهم شد و در شبی دیگر هم
حکومت تعیین شده آمده محض را بهی رسیدند که تغییرش و تحسین حال نماید و از مباحث مبارکه
استماع کرده هستند که ایشان از اخلاص و دانشمندان شایسته و سنی از آنان چنین گفت تا کن
چنین استخفا بر نگرداری در عینا در روز مگرد و چون سه روزی گذشت برادران حاجی حفر
مشهد نفی تبریزی سابق اندک نیز وارد عینا شده بمشکل درآمدند و حکومت برای هر فرد
از مسوولین روزی سه قرص نان مقرر داشت ولی مانده سیاه و شور و نامطبوع بود و تاکنون

قادر نخواهد بود در همین درددل بنشیند عینا پیاده و فرسوده بودند که عیب نفسی است آنچه در این ارض از عیب نظیر
بدوام دگر و حکومت باقی ثابت در اتم ظاهر بود اگر چه کشیدن یک نفس باشد و بر دشمن بگذرد شاد و خوشی
در این روز یک قدم مبارک افتاده بود فرمودند حتی این شاد و خوشی را که می بینی افتاده ذکرش در شرف عرب
ندکورد خواهد شد و از حق تعالی بایه سوال نمود که آنچه سر او را بدم تم است ازین عیب باطلور رسد تا قابل عتاب
و دوام ذکر غیر باشد یک از عرفای کامل حکما چندین سال قبل از او در مبارک دانها ذکر میکرد که نزدیک است چو
ام بنگار وارد شود و در بلندترین آواکن ساکن شود خوشبختی حال نفی می که آنوقت بر او یابند و بسند
شیخ تاسم نفی حکما روزی از او پرسید که آیا من در آن یوم مبارک خواهم بود عینا می کرد گفت از این پس
احدی از اینها در کن نخواهد کرد گر این پسر تو محمود که از اجناد انصار او خواهد بود و زمان نوبت شده که در شیشه این دار
اگر نه عینا وارد شدند و محمود انندی پسر همان نفی زمین گشت و عینا در نزد محمود انندی همی از اهل دکن این
مطلب را از آن عارف گاه بر سوم شیخ حفر حسب از اهل طرابلس کایت گشتند این بود که با وجود دفع شدید
حالت بعضی از اهل عینا فائز شدند و پسر شیخ خرد در کرامات پسر کتایب زشته و در شهری مبارک عینا
منفی مذکور ادبایشی جمع نموده بود غیر از این در حکومت آن قریه بود نفی که برای آنجا هر روز اداری
(عمر جان) بفرزین نوشت مقرری در دست عثمانی برای هر نفی از بچین معادل پانصد دینار بود

سوال بیست و هشتم

واقعات سال ۱۲۸۵ ق

۱۲۸۵

آن زمان آند روح مجسم را غشلی نمودند و کفشی بنی زمین را گایدند آند منگوم را بپوشیدند
 که آن قبرستان معتدل هم است چنانکه جانش در ملکوت است هم بمشمان نیز در نزد خاک
 دست در آغوش یکدیگر است جمال مبارک نهایت غایت در حق ایند و برادر داشتند در ایام
 حیات مشمول الطاف بوده و بعد از وفات مذکور در الواج شدند قبرستان در حکایت است آنجا
 و مدت بیماری بخوبی چهار ماه بطول انجامید و همه بزرگ و یکی بزرگ از شور با و در شبها بزرگ بپوشید
 نیت شده غرض عظمی بر یک از بیماریان بمقتضای لازم میداد و در آنجا نیز از بیمارستانی از بیماری
 بیفتاد و دو هم کف آورده نفس تقریباً مشغول گشت که چون طیب با بیفتش آوردند و
 بنفش را گرفت چنین گفت تا مرا ایالین فرود آورده مگر من میجویم که مرده را حیات بخشیم
 و بیرون رفت و میرزا موسی اکیم شرح حالی را بنحضر امیر محمد شمس داشت و عالی مقام فرموده
 دستور دادند و میرزا حنفی حیات تازه یافت و او را بدین حکایت فرمودند و با آنحضرت
 غرض عظمی خود را بنی شده کالی است افتاد چنانکه موجب اضطراب همه گشت و در آنجا
 مناجاتی از جانب گشت و نهایت صدور یافت و امر فرمودند که همه حجاب برآند و صورت
 منادات مذکور این است بسم الله العارف و توان سر و حالی یا الهی استغنی بعبادتک
 و عذابک و کن حسن عطفک و مرا بدار بعضی الصبر علو عبادک و اللطف لؤلؤنا
 استک با سمک اللہ جعله سلطان الایمان بان حفظانی بسلطانک و اذلتک
 عن کل بلاد و مکرره و عن کل ما اراه اوارده ارادتک و انک انت علی کاشی قلبها
 و جسمی از مرضی مانند او امیرزا محمود کاشی و آقا حسین آقا میرزا آقا جان و خانواده آقا رضا و محمد
 بنام دست این مناجات پر و خسته ایکی شفا یافتند و سبب این در تمامت مشقات مذکوره بکارها

سال هجرت و ششم

۱۷۸۵

دانشگاه عالی ۱۷۸۵ هجری

در این روز جو سبب ساخت و امیرین تانایا بر کردگی شاهزادگان پسر میرزا علی یزدی بنویسند با قور در
 زنجان سردر از برف بنا کردیم شنبه و اموال عالی را قارت کردند در این روز خان
 علی برادر زن آقا میرزا حسن برادر جمال ابدی را دایم بر چلو بنهاده سوزاند و همراهی کرده که این
 سبب نماید و تریه دار کلان را بدست خود آتش زد و عده را بنجام اینطریق کشته و سبب کرده قریباً
 دوازده تن را بجزایران برده در زندان جنبه کشیدند و عده دیگر از ناگر فراری و متواری گشته
 مدتی در لباس سیدل بشا علی سخت در کیلان امرا حیات نمودند و زنان و کودکان ناگر در
 آب سرد رودخانه در مقابل خرابه های عمارت پیری جمال ابدی نیمه شبها بدعا و نوحه و زاری
 بسر میبردند و هزاران بعد از مدتی چون فرمان دولت دست از طلبشان کشیدند بنویسند
 و مجوسین ایران نیز آزاد شده ب وطن خودت نمودند و حکیم بعد از آن سخا و امان در این روز
 گردید

تخصیص وقت و بیعت میانین در بلاد خراسان

در این روز قونین جمال ابدی نادان ناپدیدند و در مشهد و برین بره ضمن و فایه ذکر
 مصائب رفته بر اهل بیت نبوت متعرض و در دست امن امر بدیع و نیزه کتیر پاره اخت
 و االی را مستند و عیای شهرش و فساد ساخت تا بوند جریست و حکم شهر و زندان در شاه
 جوش و خروش بر بر سر خانه خورشید بوزین انگیزه فریاد و استیلا با کشتی و مردم با پیش
 وقوع میانین بر آن وقت و شهرش تمام بر پیشه و آقا میرزا علی که بر فرقه دارا که مردمی با علم و دل
 و نابت قدم در امر مبنایی برد گرفته بسیر کشیدند و عفو فرارند آن منزه و عفو فانی

تکونان کمال یکساعت و نیم بفرزنده از روزه ششم شهر بود که واقع شد

حالی بیست و هشتم

واقعات سال ۱۳۵۵ هجری

۱۳۶۹

مرطبه آثار و الواج از آن مظلوم همی نمود و چیزی بر دست نیانورد پس آنکه بخانه کربلای بیست و هجده
 درویش در آنجا منزل داشت بفرستاد تا بختش آنحضرت از الواج کند و نامور بفرستاد مرطبه اثنا عشر
 درویش نقش بر مال در خیر است و کربلای بیست و هجده درویش را تسلیم وی کرد و وی
 حسنه و قلمه مخمران الواج را قبلاً از خیر حسین ببردن آورده مخفی نمود و نامور خیر حسین را نزد امیر برد
 و درویش را در شب چوب بسیار زدند و در وقت دو روز در چهار پنج نگه داشتند و تمامت میتهای
 سرش را یک یک کنند و معذاکت در آنحال که کربلای حسین پهلوان مرای بیست و شش
 بدست پیچیده یک یک میکند باین بیت فی در فی تقنی ایی کرد ای قادر قدرت نهادا
 در تقنی ما قدرتی محسن بر ابدت نایب لگو به فریه مر چاه سپردند که در آنجا محوس امانند
 انداد در آنجا در چاهای محوس اندند و خانه اش مدتی بخراندند با آنکه برادرش
 مشیته آنرا برامی کس اطلاع بقامات فرستادند و چونکه مشیته آنرا بهر چاه آورده
 نیزه مستگیر نموده بعلی آباد که آن هنگام مقرر حاکم بود کشیدند و در آنجا راه خیرج اذیت بسیار
 دارد ساخته و در علی آباد خندان زجر و شکنجه نموده که در آنجا برینچ و خدا در گذشتند
 آن هنگام نوزده سال داشت و بعدش امیر ابراهیم زاده که در علی آباد در آن گشتند بگه در آنجا
 بنادک رسید نوزده درویش را که بگردنی در حبس بود و بلا آخره در آنجا امیر ابراهیم شکر خوار شدند
 کتبه از امیر ابراهیم استخلص و بر آن جهت تا مستحقان شده بفرستادند و در آنجا در آنجا
 و نیزه در آنجا در شهر و در حبس جان سال بر این قریب چند روز که در آنجا در قریب قریب
 بنزد آنحضرت افتد که چند روز قبل ازین امر کرام قبول امرا می کرده است و در آنجا
 آنکه بودند و بعد از آن نیزه در آنجا آورده اند که بگهی از آنجا بگریح در آنجا گشته شده

تبلیغ امر بیل را در آنکه در شدت منع کردند و کتبش و تغییرش را در امر تبلیغ را در حکا و بلاد فلسطین
 و سوریه حرام فرمودند و ابواب طلاقات خود را بر روی مردم بستند و آنرا بر عهده غنم این علم دانگرا شدند
 تا معارف میمند و خصال و مناقب علیهمه و قوت بیان و معاشرت حکیمه اش کسب و قیام از شریک
 منتشره و در هم دریم طاریه پاک و منظر سازد و مردم خود بطریق این از در پی بمقام ایسی و حکمت امر میزند
 معارف حکا و راندن زمانی طالب و عاشق مصاحبت با آنحضرت گشته ابواب معاشرت منقطع گردید
 و برخی شدت طلب و اصرار توسط ایشان در قتلک بجز ایسی شرف منوال یافتند از آنکه شیخ
 منشی حکا با آنکه عزور و تعصب ندی و قبحی شدید داشت چنان مجذب و فاضل گردید که دل از
 مصاحبت نمیکند و عین عبور از بازار و مجمع انام غنم اعظم را بر خویش مقدم داشته با هم
 از تعصب میزاید و فوئی بود رساله ایشان به شعله رفته تشریف بجز ایسی یافته سنوان شرف از
 داشت و در ابواب شنیده قانع گردید و احمد افندی جراح که ملازم عسکر بود در سگت با حجاب
 شد و بعد از آنکه بجزر رسیدند به مسافرت کرد در آنجا مجتبی اجاب درآمد آورد و اندک روزی آن
 اعظم در جامع حکا مشغول بر ضو بود و شیخ محمود در مصعبین با شرافت و بازرگانی داشت
 گرفته بجزر رسید بر رسید نو پسر فدائی جراب گنفتند نو میگویی آیا بخواندی و نشیندی که در هم اکرم
 فرمود اگر مرا از اینک و در آن کافر شیخ بپل شد در وقت و باری دیگر جز اینرا و بعد از ضرا
 بقدر رساند و غنم اعظم و بر آنکه کرم کرده شفته از آنجا و اختلاف میان آنکه و شیخ منشی
 در اجماع گشت و بعد از چندی باز شفته و اصرار نمود تا در بجزر ایسی بر دادند و آنکه
 دید و شنید و آنرا با بیان کردید و نیز حکا افندی و اجاب ایسی بر آنکه بجزر ایسی
 که از آنجا و جسور بود و غنم اعظم حسب دستور جاب ایسی اجوم آنکه بجزر ایسی

سال بیست و هشتم

واقعات سال ۱۲۸۶ هـ ق

۱۸۶۵ م

از ایشان شکرگذاری و اظهار ممنونیت نمودند و از سوی دیگر خیر استمداد جمال ابی درین سالی
توسط خیبر زندی و اجای مصر و غیرهم بجمع اینطائفه در بلاد ایران و عراق و غیرها رسید و
برای درک زیارت و تحصیل اطلاع و توفیق بر خدمت و نصرت پی در پی بنام عیاشی استمداد
و با اینکه حکومت اینج و سینه محمدیج کلاه مواجه دروازه و مترصد بودند شجاعت تدبیر خویش را
برای مشول بقصد مینمودند و چون بصلت موانع مذکوره دخول در بلاد غالباً مینمیشد باجای
در خارج بلد مقابل قتل قرار میگرفتند و جمال ابی از شبناک حجره ملاحظه نموده با دست
خویش اظفار را طفت میزدند تحت خیبر زندی خود را بکار رسانده وقت منفردی او
شد و بجمع هزار نفره شب بینه کرده و در روزی که گشت ولی توسل به امانت اجابت میفرمود
بر سر راهی رفت و بلا آخره پس از صرفت کار در جمع مذکور با اقا و خاندان شیرازی انصاف فرمود
و از دیدار یکدیگر و اطلاع اخبار سرور شدند و شب صاحب مقر در خان جو خونی بماند و خان ابی
بعضی از اجابت زده می زفته پیام جمال ابی را رساندند که در حال محبس حکومتی بود زیرا که
سینه محمدیج کلاه مترصدند و خیر حکومت داده فساد میکنند و او را می چند بفرج مذکور
بسر برده واره جونی بنود و زندی جوانی شایسته میگشت و سینه محمدیج با بعضی از غنیان برای رفتن
به کام از آنسوی نه نشسته و بر اوید و خیر حکومت داد که تا حجر معروف خیبر زندی همیشه نشاء
نفتند و فساد شده اخیراً در زندان حکومت مهران فساد و اینک در زندان فتنه و فساد کرده
شد و خیبر زندی است که ناره حسادی افزوده میگردد و واقعه را بشکله پیام کرده و اجابت از
رسیده که سینه محمدیج در سزای حکومتی ناله کشیده و پیر من در دیده اظهار داشت که این شش
بناکسب است ملاحظه زندی معروف از اینطائفه است و امکانی را بر سر کرده است

مسائل هجرت و هجرت

۱۸۹۹ م

واقعات سال ۱۲۸۶ ق

بدان حال در سوز و گداز بود تا باب شبان گشت و آفتاب غروب نمود و او چشمش را بست
 بدروازه عمارت رسید خواست داخل شود دروازه بان ویرایشناخت و با شفقت و لطافت
 گفت نوعی برو که آنسید تو را نمینند و بیگانه سازد پس بجایم داخل شده نماز مغرب بجای
 آورد و بیرون آمد و تقصیرات با عبد الاحد نمود و اشاره کرد تا از عقبش روان گشت و بخان
 جوینی که مسکن و مستقر عبد الاحد بود داخل شدند و مصفا فحیه نمودند و قرار یافت و عبد الاحد
 بدو گفت که غصن عظیم اطلاع فرمودند که خیال در بیرون عمارت است لذا من میخواهم بیایم و تو را
 تبدیل لباس داده بشود از کیم ولی چه ابی فرمود او را بحال خود و اگر آید و جعفر تبریزی یکی
 بهمانه فرزندش شال دارد نشسته شده و شاید ده پنجایمانند و هیچ نذر بعد خبر خیال را بپوشیده اجناس که
 با ضعیفیه بازار آمدند بعضی از آن رساند و پس از ساعتی جعفر آمد و ضعیفیه را منضمل داد
 از قلم ابی و لوحی دیگر که بشارت قرب فتح باب سخن دور و اجابت تبدیل شدت بر خا
 در آن بود برای خیال آورد و دستوار رساند که تبدیل لباس کرده و جعفر و عبد الاحد ماند
 مدت چهل شبانه از بنوع مذکور در آنجا اقامت کرد و عبد الاحد و جعفر نذرا در آنجا بستند
 و بازار میفرستند و خیال تنها بر سر حجره تا در شب خیال میماند و گاهی بعضی از اجناس از قشربا
 میآوردند و خیال منصفیر مسگر کاشی تاون کسی از اجناس بود که بچینه آورده معین گشت و از این
 و مسافرین بهمانی را پذیرائی همی کرده و بواسطه اینی احوال دارین را بجهت اسبی اطلاع نمود

در قدس نیز حسین طیب مصفا را دیدم و از مردن میرزا محمدی که کتاب بی بی در جوشش نازل شده بود خبر داد
 که بدترین عذاب امراض مستلزم آرنده می آید که سینه جگر باد کرده و او بخاک برود خیال زندگی

سال بیست و نهم

۱۸۶۹

واقعات سال ۱۲۸۶ هجری

بخرید و بامید نگاه ای بی بدوره گردی در ب خانه ما اشتغال جست در ناصره آقامت گرفت و
 پسرانش آقا علی اکبر و آقا میرزا احمد با اتفاق او بودند و بس از واردین را برین که از بلاد بعبره آمده
 و بیست مرانج مذکوره مرفوع بقا شده مرجعت نمودند و با بجهت سید محمد و کج گناه بونج مذکور
 مانع در دو را برین و سبب قلع رده ای با برین حکم و بنایان گشته و نائب قنصل ایران مقیم حکم
 نیز و سوسه کرده بتعرض و آقا عجب الرسول زائر نجانی در نقاشی لاهی آورد و قنصل
 نموده نگذارند که فائز بقا گردد و نعیم افندی از اهل قبرس که جوانی با فضل و کمال بود و بیانات
 مشکبک علم و همایش متذکر و متذکر خاموش شده و بعزم زیارت بنکام آمده در شرف شرف حضور
 یافت و شرح احوال ایشان را معروض داشت پس از ایامی چند که خصصت عودت حاصل نمود
 و مکانی از غرض اعظم برایشان با خود بردستید محمد و کج گناه دانسته بنایت قنصل مذکور خیر
 دادند و در برین راه جفا رفته مکاتبت از نعیم گرفت و سبب که او را تقریباً شش ماه در بند
 محبوس گشته و در آثار تعرضات نائب مذکور به خزینة غرض اعظم ادرالضیقت کرده بود
 و نعیم افندی پس مدت مذکوره بوالش بر گشت و در زبرد در امور مالی او عطف مقام نمود
 و چون قبرسینت حکومت انگلیس افتاد و در از اعضا مجلس این منصب داشتند و با هیات
 بسفخی خلیج برایش معین نمودند و بعد اباد و پسر خود یعنی آمده شرف حضور یافتند و اجازه گرفته
 پسرانش را به سلامی برای تسخیر زرد را بر سر عالی و فرستاد و چون از او پرسیدند از آنکه
 موجب اذیت حبس شده خبری دارید بانه در جواب میگفت که او را بجزا و اگر گشته و از او
 ندارم ولی نائب مذکور در اندک زمانی تانست تا آنکه اشس از میان رفته گشت و در اشس
 و خود مرانج و بسلامی بقتل رفته شد و بجزا ای آمده اظهار مذمت و توبه کرد و اصحاب در منزل

سوال چہیت دوم

واقعات سال ۱۲۸۶ هجری

۱۸۵۹ م

و مکاتیب مجیدہ و ماوراء النہر ابھی و بعضی از صحابہ بابت کثیفیت ہجرت از اورندہ و احوال قشقرق
 با حجاز عراق و ایران رسیدہ و بتزنی از لوج فارس حاوی خرابیات قبرتہ بریس دولت عثمانی
 را با خود آوردند و ماوراء النہر بگذراندی متفرقہ از الواح مذکورہ را برای ارادہ نمونہ ثبت کردیم
 منہادہ بسم اللہ العظیم بلایان ان با عبدناظر الی اللہ فاعلم بان الحق انقضی
 و امضی ما نزل فی الواح مالک الانبیاء و اخر حیر الغلام من ارض السراپطیم مبین و لما
 خرجنا بک علینا من کل المال و ظهر فریح الیکبر فی ذلک الیوم العظیم و ما مرنا علی
 شجر حیرت و فی صدر الیوم اورغنا فیہ سن من اسراء اللہ الیہین الغریر القدر
 فوفی فیما ائتمروا ان ذلک لعظیم و حکیم و قد ذلک فی کل جہن آیات و ظہر فیہ
 کل ان بیات استصفاک عنہا و جہہ اهل الذمہ الی ناطقہ بہا استجرت الی
 المشریین اذا وجدنا اهل التوراة فی سرور و عین و غیر غنیم اما المشرکین بما ورد
 علینا فی سبیل اللہ و اما السرور و ما را و اشراف شمس الاستقامت عن ان
 العظیم و الیکبر با کثرت فصلنا الیک فی صلاحتنا و ما ورد علینا من الغافلین و کما
 طائر انہ صراہ الا شیان الی ان وردنا فی شالی البراق استوی بکرا لاضاع الی
 الفلک و جہت علی الجہا ابھی و سزا الی ان بلقنا مقابل مدینہ النبی سمیت
 بالاسکندیہ و در دخل علینا فی من اهل الایمن و حضر القاء الوحید بکلاف عرب
 مبین اللہ کتبہ احد من اسفنا انصاوی و جہا منہ و ائمنہ و جہد و الیک الغریر
 العظیم

چار ساعت چہیت قشقرق و سی شامہ از شب شنبہ ۱۵ ایو کجہ گذشتہ کرایل کابل واقع شدہ

بسم الله الرحمن الرحيم و ياخذ في كنفه بشا...
 باعنا الى شاطئ البحر وكنبنا الفلك بامر الله الملك العلي العظيم وزيارتك فكل اناس
 ابانتك النعمان وبها استجابت افئدة الطالبين الى ان ووردنا في هذا العجب الكبير
 واخذنا باب العين جنود الطالبين واول من توجه الى الله في هذه الارض من نحو باب العين
 وقد فاز بالظاهرة واحدة وسمع نعت الله انه لرجل ابن قد قبل الله منه ما حمل
 الشدائد في سبيله وجملة ما في الرجوع ان ذلك هو العلم المحجب وعن ورواه خلد
 عباد و ما فاننا بلغنا العلم بما اكتسب اليه الطالبين لكل فتر من الله اعظم
 كذلك نزلنا عليك بعض ما ورد علينا لطلع به وسمع نداء هذا الظالم من ^{الشيء}
 البعيد وندكره ان ذلك كل الاحوال انه مع عباده المتكبرين واليه آراء على عباده الذين
 استقاموا على امرهم وكانوا من الراسخين والمحمد لله رب العالمين

با صواب كمرئونة كه كه كخا نه در محل خود برود و كسب و تجارت خود مشغول شود و دارنده نفع كه در خدمت حضرت ابي بازر در وارد
 شده اند بايد در خدمتشان برونه باقی خود مختارند نفس قبل توقف نمود و جمیع از اشياء و اسباب اوضاع خود گشته
 و عاقبت خستند نموده مخصوص چند نفر تا بر بوند كه در سینه قبل دارد ارض سر شده بودند كل از اسباب خود گشته و حضرت
 كلی بر آن نفوس او شد و منبغی اسباب بصفت قبل فرخنده و نفوس كه خزینه در دادن وجه تعقل برونه و ایشان محتال شده
 از مال گشته شدند و بخیر و اجال حق شدند و يك نفر هم خوردانده نمود كه دولا در ششده افتاد و الكرى از قنابل چهل بجنه آمدند
 و بسیار سخنة بجان آمد فرمودند كه این بفرستم است و باید مردم عاقله قیام الامور كنند باى اگر كجوا هم تقصیر نماید حضرت
 معرض دارم بطول خواه بیا مید و لكن بسیار محنت آید و تقصیر امر اكله و طرا بجمع دول او گشته و در خدمت
 عرفای عزیز بر باشد با بعضا دود نفر از ارض بر بازمی آید و توبه فرمودند دیگر عرض كنم كه در راه چه حالت خرسى است و
 و همه جمع قبل كه بعضی میریند و دیگر چه عرض كنم از ابارت بر بوند كه در هر چه كی ظاهر و مجرب نیستند قبالت گشت معنا
 و بعد دارو بجا بوند شدم همراهى من پیش مخصوص باقی نفر اون پیشی داره شده معرض دست باید بجا بشود

سئال نهم و نهم

۱۸۶۹ م

واقعات سال ۱۲۸۸ هـ ق

ایضا بسم الله الحاکم علی ما بنا، فذبح العلم عن ذکر اسرار القدم و سدت علی روضنا
 ابواب الجول و الخرج لئلا امکننا العلم فی اطهاره و اکثر من یسر لایان الکلاب من اهل البنا
 اخذوا المراد بخبرک و یفرون علینا بما لم یرو فکیف اذ یطالعون و یفرون انهم تمکون
 بما عندکم من الآثار و انما عنده المثل عند غیبه الخس انما یکنون انه معکم ان انشروا
 بفضله ثم اذکروه و لا یکنون من العاقبتین و الحمد لله المصلد الباء الشاف الا اعظم
 و منه روح میس نکره چنین است هر المالك بالاسطفا ف علم اعلم یفربا بد
 ای قضی که خوردن اعلی الناس در بد و علام الی که چشم ماز اعلی با و روشن و غیر است
 ادنی العباد شمردن غلام در نفس از نور و امثال ندانسته و بخار در داشت چه که ازال در
 از ظاهر و حیاطه و طالع غریب جانی که از عالم بائی بمرجه فانی برای اعیان صورت
 قدم که در داند و مجتبی فرموده اند امثال لو ان نفوس مقدسه را که اصلاح اهل عالم شود
 و مرتب بان فبا کل احدی بوده از اهل فاد و انسه اند و مقصود شمردن اند فدر قضی میس
 فرف لفضض ضبک و مجد فضک و خسران عظیم فبرهم فاین می عالم و مصلح آن فاضد

نونه و سه و نه عیش میس چند بر چه در روح قبل و تفصیل الغدب رض سر مردم کل فاضد آنچه از حضرت در قوم شده
 بسته فخر خنده شده و سه نفر دین رض غربت و سخن نداننده و در اوج جاب فبر و سعید سعید جسته به و غیبت
 برون هم در کتب نداننده از اول ابراع فحال چنین امری واقع شده که هر ادر با این قسم سجد مقصود از رض
 تیره مقصود هر صحن فاینده طریبا لهما و لا صلاب جملها و رحم خرابه تفصیل غیبت که در باره ایشان فایر شده
 حال فایر ام عرض نم جده اسبیر تصدیق و تقلم منسج و همچنین جناب ابوالقاسم از اهل سلیمان ابواب الله فایر
 فی الحقیقه در کمال روح در بیان بودیم چه که بقا فایر بودیم و کس مجربان از طرف جمعی عزان چه که از حضور دور بودند
 و بیای دیگوستند و کس چونکه نیده و نه بوده پس نیست و خزانة . برزانه جان خادم

۱۱۲۲

واقعات سال ۱۲۸۶ هجری

بدین مضمون بیان نمودند که لوجی برای ناصرالدین شاه در آذربایجان کریم و تاکنون نزد ما مرجه است و
 کسی جرئت حمل این امانت را ننموده زیرا که حامل باید با دست خود از شاه و در قبول و تحویل مشکوک بود
 عدا بهای گوناگون نماید و در جریمات داده و در تقصیل داده و اما بزرگ التماس کرد که حامل از لوج
 شود و جمل ابسی مجدد و اجزایات خدا به او اذیتهای داده را شرح و بیان فرمودند و اصرار آن بزرگ
 برای بدون لوج بزیادت شد پس با چنین گفتند که تازه وارد شده و خسته سفری اندک صبر
 کن و آرام گیر تا با سکون و قرار موفق به انجام امر گردگار گردی ولی او چندان لایه و بیقراری کرد که
 قبول فرمودند و امر نمودند که در طول طی طریق احدی را از قصد و اراده خویش آگاه نسازد و با نفسی از
 اجاب تا حالت مکالمه نماید و هرگاه بیم خطرانی برایش دست دهد با یکجا بماند و قدم پیش نهد
 که خداوند نفسی دیگر معیشت فرماید و اراده خود را بتمام اجرا کند و او دستگیرهای متقدمه را بر صحنه
 خاطر نفس نموده لوج را تسلیم گرفته پیاده روانه ایران گشت و بعد از مدت چهار ماه در ایران رسید
 برای انجام اموریت توقف کرد و با هیچ یک از اجابت بومی تصادف کرد و سخن نگفته صاحب نموده
 و مکرر او را مشاهده کردند که روی بعضا نشسته مناجات کرده شکر بهیاسی آورده که انجام چنین خدمتی
 بدو محمول گردید و با احدی از آنان مواجهه و معارفه و مکالمه نکرد و صورت بیانیاتی که از قدم ابسی در لوج
 آواز رسول بر اهل لوج مذکور صادر شده این است **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِعِزَّتِكَ**
أَعْلَىٰ سَمَاءِكَ وَبِحَبْلِ عِمْلِكَ وَأَنْتَ أَعْلَىٰ كَمَا أَنَّ عِزَّتَكَ أَعْلَىٰ مِنْ عِزَّتِنَا وَتَعْلَمُنَا وَأَنْتَ أَعْلَىٰ مِنْ
بَيْنِ مَلَأَ الْأَمْكَانَ وَإِذَا طَلَعَ بِأَنَّكَ تَحْمِلُهُ السُّلْطَانُ بِصُومٍ وَبِأَنْفِ الْكُتَابِ بِالزَّيْنِ
وَبِالْفَرْقِ الرَّحْمَانِ وَبِشَرِّهِ مَرْمَرًا لِيُحْمِلَ السُّلْطَانُ وَإِذَا وَرَدَ مَضْرُوبًا بِرَأْسِهِ
الْمَلَأُونَ وَبِأَجْزَائِهِ مَعَ أَحَدِ الْأَنْبِيَاءِ بِصُومٍ عَلَىٰ مَعْبُودَاتِهِمْ

خلاصه

سال هجرت دوم

۱۸۶۹ م

واقعات سال ۱۲۸۶ هجری

نامه ماموریت خود را بیان نمود و چنانکه در رساله شماره مقاله سیاحت مذکور است باواریتند با
سلطان قدسنگ من سببا بنام ناطق گشت و لوح را برای شاه تسلیم داد انگار در
توقیف کردند و مقرر شد که سخن از در تطبیح و تهید بگویند و هر چه خواهد قبول نمایند تا افراد پیش
پرسیده او بشناسند چنین کردند ولی او کیفیت شرفش را بمحضر ابری و دستوری نمود
بیان کرده اظهار داشت که ابا با کسی از احباب همراه نبودم و احدی را اطلاعات نکردم و
سخن از عظمت آئینه جمال ابری و مقام عشق و ایمان خود گفت تا کما شکران شاه ابریس حاصل
شده و با جری را با آینه گفتند داد دستور شکنجه و عقاب داد و اجرم در خندان تر خاک بر پیش
بر منده کرده آینه آئینه در آتش ابری بر پیش کشیدند چنانکه بوی ناموش فغانی خیمه را
احاطه نمود و او در آن حال اظهار رنج و الم کرد بلکه خود را خم نموده باریکند و بنزد زمین مشغول گشت
و در خندان آئینه با آینههای آئینه بر سینه اش دو خط متقاطع از دست بچسب
بر است کشیدند چنانکه در آئینه بی آئینه اش بر خاست ولی گفتار و اظهار رنج و آزار
از او ندیده و کشیدند و اجرم رنج و عقاب برین از حجاب دادند و باقیبت شاه در حالیکه بید
آهوان و میگساری باز نمود و اگر خانی مشغول بود ابله کردند که ازین جوان قوی آئینه
خبری آرزو از آید شد و شاه فرمان داد صورتش در خندان از روی گرفته علی زجر و شکنجه
با فرسب نمود و در خندان چنان کردند تا چون بالی خندان و یا بعد آن بهی گریان بدقائن
آخر زندگانی این جهان دور و بجان جاودان نزد یک شد با نه فتنه گشت سرش را کوبیده نرم
کرده او را بمقام شهادت رسانند و سرش را در گودالی انداخته با خاک و سنگ بیند
و شاه لوح ابری را نزد آئینه صادق مجتهد طباطبائی و حاجی ملا علی مجتهد کنز قدس استاد

سال ۱۱۶ هجرت و هجرت

۱۸۶۹ م

واقعات سال ۱۲۸۶ هجرت

ان بعد با علمای عصر مجتمع میشد و در حضور حضرت سلطان ابیان حجت در
 برهان پیروز ابن عبد حاضرند آخر آنکه چنین مجلس فراهم آمد و حضرت
 امر در ساحت حضرت سلطان واضح و واضح کردید و بعد الامر بیدک و انکار
 تلقای سر بر سلطنتک و احکام لای او علی الی آخره البیانات
 بینه الال جناب مجدد علیه و علی ابنه بجا، الله العزیز المتعال بسمه
 علی ما یبشأ هذا کتاب نزل بالحق و فيه بذکرا یلوح به وجه الامر بین الارضین
 و السموات قل انه لیبیان الله لمن یراد ان یراد من انفسه شمس النبیا
 و رؤس علیهما من ظلم الوهم السجین لظهور امر و یکم العزیز المتعال ان باینه الال
 ان اسمع ما یقال من لسان العظمة و الاجلال لجهنک ذکر ذک الی مقام ال
 تاخذک الاحزان یک اطهرنا الیهم علی شان منه اضطرب القلوب و صحت
 الا بصار ثم اعلم اننا اردنا خلق البدیع لخصناه و حده و کلمنا بکلمه اذا
 اضطرب اربانه امام الوجه علی شان کاوان بنصق بمصنعه سلطان من
 لغنا ثم شرعنا یر خلفه الی ان خلفناه و تقنا فیه روح القدره و الامداد
 بحسب اوزننا به بخت من السموات و الارضین ان ربک لهُ المصیر المنته
 فلما تم خلفه من کلمه ربک و خلفه من نسمة الرحمن ابکم تلقا الوجه و وجه
 الی مشیر الافق بقدرة و سلطان و اقل علی شان ان طلب به اهل الماد و ال
 و مکان مدائن الاسماء اذا ارتفع الدمار من شطرا کبریا باوارک الیهم تنبی
 خلقنا ما شاء الله و العزیز الوهاب بالیث کنت حاضر لدری المرش انکم

سؤال بیست و نهم

۱۸۶۹م

واقعات سال ۱۲۸۶ هجری

شان نارت الصفحه الملك لله الصلوة والسلام كذلك زيننا سماه السمان شمس
 استقامه اسمنا البديع وسماه العذرة بنالك التمجيد الشريف من افن الافان اذا انما
 الفلم الاعلى من شطره ربه الابى عليك يا فخر الشهدا ذكر الله وثناؤه وثناء
 اهل الجبروت وثناء اهل الملكوت وثناء كل الاشياء كل الاحسان تذكرك الله
 لكل نفس ان يوجهه بوجهه الى شطر الطار ونفوك فانكتم به لسان الكبرياء كذا لك
 الامر من امرن وبنك عالم السر والنجوار لوفات منه شئ وخبر منك باعف
 ثم ادض كذا ان بامرک سلطان الامر انه هو الصريف العلام اذا ضرنا الكل ابن
 خدمه ابيه كذا انك قد رنا الامر من الكتاب ان استقم على الامر في كل الامر ال
 على شان لا يجهلك فحاق الذين كفروا بالله وبالارباب الا ترى المشركين الا
 كسرا بين الارض وكذا واجههم الا كما بين الغياب هل تعلم مع امر من شئ
 الا ونفى الحق ولكن التماس غفلة واودباب فوالوجه فبمس ذكر ذلك و
 القلوب بنوعه الشريف على القبار البقاء عليك وعلى من يدك على الدنيا
 اقبلوا الى الله في يوم التناد

سورة البهيكل وسورة الملوك

جمال بهی پس از آنکه نوع مکرر اطلاق امر و امامت تحت سلطان عبد العزیز و ناصر الدین شاه و علماء
 در کمان طینین و بهم بعضی از ملوک اخرى فرمودند و تصدیق فرمودند که براء امراته و ظهور موعود هم و
 صلح عظیم را بنیامت ملوک و علماء و امراء الارض ساسده من علی الارض بعبادت نشانیست در
 در بهری فرمایند لذا سوره البهیکل و سوره طه ملوک از رقم ابی صدور یافت که از جمله خطابات

سال هجرت ۱۲۰
سال هجرت ۱۲۰

۱۸۷۰م

واقعات سال ۱۳۸۲ هجری

و نقاشی که مستور خواهیم داشت تذکره متنبه و نام کشت و پس از وفاتش جمال امیر قزوین بخانه
ایش که پیشتر ذکر عقربان در باره پیش از نبودند و از جمله الواح طوک لوجی خطاب با کسان در رسوم
امپراطور روس صادر شده که در ضمن آیات طوح چنین مرقوم میباشد انا سمعنا ما نادیت
به مولانا که فی مجراک واجبناک بالحق ان ربک لیس العظیم الحکیم و در ضمن احد
سفراتک ادکنک فی البحر تحت السلاسل و الاغلال بذلک کتب الله لک
مقاماً لم یحط به علم احد الا هو ایاک ان یتدل هذا المقام العظیم ان ربک
لهو القادر علی ما یشاء یجو ما اراد و یثبت و عنده علم کل شیء فی لوح حفظه
و نیز لوجی خطاب بو کبیر با ملک انگلیس صدر دریافت در ضمن بیانات لوح مذکور چنین مرقوم است
قد بلغنا انک صنعت مع العلمان و الاما هذا ما حکم به الله و هذا العظیم
البدیع و معنا انک اودعت ذمام المشاوره با اودی الله نعم ما عملت
ایمان فیما انضمتک اصول ایشیه الامرد و لظن قلب من یتلک من کل شیء
و شریف و یجی لهم بان یکرها اضاء بین العباد و یرون الصبرم و کون
من علی الارض کلها هذا ما و غطوا به فی الترح من لندن مدبر حکیم الی قول الاولی
با اصحاب الجاسس هناك و دبا و لغزیه و تیر و و غیره و ما یصلح به العالم و کما
لوانتم من الارضین فانظروا العالم کبیکل الانسان انه خلق صیفا کمالا
فما عثر فیها من امراض بالاسباب المتخالفه و ما طابت نفسه فیهم
بل اشتد مرضه بما وقع تحت تصرف الایمان العظیم الحکیم و کون ما یشاء
الروی و افر من الاعمین و ان طاب عضو من اعضائه فی عصر من الا

جلیب